

مفهوم عزت

واژه «عزت» و صفت «عزیز» در فرهنگ اسلامی معنای خاصی دارد که با آنچه در بین مردم متداول می باشد، متفاوت است. عز در اصل به مفهوم شدت، غلبه و توانایی است و عزت رفعت و قوت را می رساند. چنان چه عزیز از صفات الهی و اسماء حسنی می باشد؛ یعنی خدایی که بر همه چیز غالب است (1) و قاهر و غالبی که در هیچ شرایطی مقهور و مغلوب نمی گردد. (2) انسانی که از این خصلت برخوردار است، با مناعت طبع و عزت نفسی که دارد، تن به امور ذلت آور نمی دهد. (3)

عزت در زبان فارسی به معنای سرافرازی، بزرگواری، کرامت انسانی، ارجمندی و شرافت و ضد ذلت است. همچنین کسی که دیگری را بسیار دوست دارد، می گوید: او عزیز من است. و آنچه مورد علاقه آدمی باشد، چنین حالتی دارد. اما در فرهنگ قرآن و عترت، عزیز به کسی می گویند که در زندگی شکست ناپذیر است، بر تمامی قدرت ها غلبه یافته و پیروزی را به دست آورده است؛ عزتمندی مردم یعنی آن که در برابر هر منطقی و هر حرکتی صلابت دارند و قوی هستند.

عزت در آدمی صفتی است قریب به حالت تکبر، که اولی پسندیده و دومی مذموم است؛ عزت، شناخت مرتبه راستین و واقعی هرکس و قراردادن خویشتن در جایگاهی است که باید قرار گیرد، و نیز ارج نهادن به چنین منزلتی که با اهتمام و گام نهادن در طریق فضیلت به دست آمده است. اما تکبر، نوعی جهالت نسبت به موقعیت خویش بوده و فردی که به چنین صفتی مبتلا می گردد، خود را در مقام برتر از دیگران قرار می دهد، بدون آن که شرایط، شایستگی و توانایی آن را داشته باشد. (4)

روایت کرده اند: یکی از جاهلان، خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: در روش تو نوعی تکبر مشاهده می کنم؟! آن فروغ شهادت در پاسخ فرمود: «بل فی عزة؛ بلکه در وجود من عزت می باشد». آن گاه امام این آیه را تلاوت فرمود: «فله العزة و لرسوله و للمؤمنین»؛ (5) عزت مختص خداوند، رسولش و مؤمنان است. (6)

پرتوی از عزت الهی

عزت از باب استعمال در معانی، به مفهوم غلبه، صعوبت، حمیت، غیرت و نفوذ ناپذیری به کار می رود. (7) از نظر قرآن، خداوند عزیز است؛ زیرا ذاتی است که هیچ چیزی بر او غالب نبوده و اوست که قاهر بر تمامی امور می باشد، و هر عزیزی در برابر قدرت الهی ذلیل می باشد، چرا که تمامی موجودات هستی، محتاج فیض الهی هستند و مالک چیزی برای خود نبوده اند مگر آن که پروردگار متعال به دلیل لطف و رحمتی که نسبت به آنان اعمال نموده، بهره ای از عزت خویش را به آن موجودات تفویض نموده است. (8)

از آیه «من کان یرید العزة فله العزة جمیعاً» (9) بر می آید که عزت، نزد خداوند است و هرکس طالب آن می باشد باید از او بخواهد؛ زیرا عزت راستین، ذات پاک اوست و هیچ موجودی بالذات چنین ویژگی را ندارد. در قرآن

92 بار از خداوند با صفت عزیز یاد شده است و بر این اساس، او شکست ناپذیر مطلق می باشد؛ چنان چه در این کلام الهی می خوانیم: «و له الکبرياء فی السموات و الارض و هوالعزیز الحکیم» (10)؛ در آسمان ها و زمین، بزرگی از آن اوست و او خدایی شکست ناپذیر و حکیم است.

قرآن مجید که مبدا و منشا صفات نیک و خصال پسندیده را آفریدگار متعال می داند، در این آیه و آیات متعدد دیگری به صراحت و با تاکید، قدرت و غلبه را از آن «الله» شمرده است. در آیات پایانی سوره حشر نیز عزت و عظمت و کبریایی پروردگار، با شکوه و بلاغتی تمام وصف گردیده است. انسان براساس سرشت ملکوتی، خواهان عزت است؛ اما گاهی به جای عزت به چیزی دست می یابد که عزت نیست بلکه ذلت است و همچنین گاهی به گروهها و افرادی مراجعه می کند که عزتی به دست آورد، در حالی که عزتی نزد آنان وجود ندارد که به وی دهند. قرآن به روشنی این موضوع را بیان می کند: «الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله جمیعا» (11)

آنانی که غیر از مؤمنان، کافران را به دوستی می گیرند، آیا سربلندی را نزد آنان می جویند (این تصویری باطل است)؛ چرا که عزت، همه از آن خداوند است. بنابر این قرآن عزت و قدرتی را که توام با تحقیر فرد یا اجتماع اسلامی در برابر کافران سلطه جو و مستکبر باشد، باطل می داند و مؤمنان و پیروان واقعی خود را از دوستی به استیلاطلبان نهی می کند و دشمنی مخفی مخالفان را آشکار می نماید. (12)

قرآن به مسلمانان هشدار می دهد که سرافرازی خود را حتی در امور سیاسی و اقتصادی در اتکا و امید به کافران جست و جو نکنند.

عزت راستین در پرتو بندگی خالصانه خداوند، ترک رذایل و روی آوردن به فضایل به دست می آید؛ بنده خاص خداوند نه اسیر هوس های آلوده و تمایلات نفسانی می گردد و نه خودباخته قدرت های پوشالی می شود. به همین دلیل، امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«بدان که به راستی عزت ندارد آن که در برابر خداوند خواری نکند و آن که برای حق تواضع نمی نماید، رفعتی به دست نخواهد آورد.» (13)

در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام نیز به مؤمنان اجازه ذلت و خواری داده نشده است. عزت و عظمت معنوی و فکری، از برتری های عبادی و علمی سرچشمه می گیرد و دشمنان اسلام و مؤمنین، هر قدر در برخی فنون و علوم مهارت هایی کسب کرده باشند، در برابر قدرت، حکمت و علم الهی عاجزند و قابل اعتماد و اتکا نمی باشند. البته این موضوع منافاتی با بهره گیری علمی و فنی از آنان ندارد بلکه منظور، غفلت از خداوند و ایجاد ارتباط صمیمی با اهل کفر و نفاق است. امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، خداوند را چنین مخاطب قرار می دهد:

«یا من خص نفسه بالسمو و الرفعة فاولیاءه بعزة یعتززون؛ ای آن که ذات خود را به رفعت و علو و عظمت، مخصوص گردانیدی و دوستان خویش را به عزت خود، عزیز ساختی.»

شکوفه های شکوهمند

حضرت علی علیه السلام که عزت و عظمت خویش را در عبودیت حضرت حق و فداکاری در راه توحید می دانست، در سیره تربیتی خویش به تکریم فرزندان خود مبادرت کرد و راه رسم عزت و اقتدار معنوی را به آنان آموخت. آن امام مؤمنان برای آن که کرامت های انسانی را در اولاد خویش تقویت کند، در حضور مردم از آنان پرسش های

علمی می نمود و پاسخ سؤالات مردم را به آنان محول می کرد . روزی امام علی علیه السلام از امام حسن و امام حسین علیهما السلام در چند موضوع سؤالاتی کرد و هریک از آن دو بزرگوار با جملاتی کوتاه، جواب های حکیمانه و خردمندانه دادند؛ سپس حضرت علی علیه السلام متوجه شخصی به نام «حارث اعور همدانی» گردید و فرمود: «این سخنان حکیمانه را به فرزندان خود بیاموزید؛ زیرا موجب تقویت عقل، تدبیر و رای صاحب آنان می گردد.» (14)

این رفتار، شخصیت مستقل و عزت نفس را در روحیه امام حسن و امام حسین علیهما السلام تقویت نمود و آن دو امام همام تحت این تربیت ها چنان شخصیتی را به دست آوردند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در ماجرای بیعت با این دو عزیزش بیعت کرد با آن که سن آن دو از شش سال کمتر بود . (15)

عواطف رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم؛ بذرهای عظمت

امام حسن و امام حسین علیهما السلام مورد توجه رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بودند و شدت اشتیاق پیامبر نسبت به این دو فرزند، موجب شده بود که همگان آن دو کودک را تکریم و دوست بدارند . بدیهی است آن آخرین سفیر الهی جویباری از چشمه جوشان خویش را در وجود آن دو بزرگوار جاری و ساری می دید که این گونه در برخورد با آن بزرگواران، از خود محبت بروز می داد و شدیدترین عواطف را نثارشان می نمود . آن پیامبر الهی با بصیرت باطن و از ورای زمان و مکان، حقایقی را مشاهده می کرد و با چشم دل می دید که فرزندانش برای بازگرداندن عزت به اسلام و مسلمین، کوشش می کنند و در این راه، جانبازی می نمایند . بیش از شصت تن از علمای اهل سنت، با اندک اختلافی و با سندهای گوناگون، از رسول اکرم نقل کرده اند: «حسین منی و انا من حسین» (16)

فرهنگ عاشورا از ذلت و عزت، چهره دیگری نشان داد . بر سرهدف ماندن و در راه، جان دادن، عزت است؛ از هدف مقدس ست برداشتن و به دلیل ترس از مرگ عقب نشینی کردن، مساوی با ذلت می باشد . مشکل اساسی بنی امیه در این بود که با امامی روبه رو شدند که نه می توانستند از راه تمایلات نفسانی در او نفوذ کنند و نه از راه لشکر کشی، قتل و غارت . سید شهیدان سختی ها را با سیمایی بشاش و ابهت معنوی و اقتداری روحانی استقبال می کرد؛ پایداری، استقامت، مناعت طبع و عزت نفس او فوق العاده بود . آنگاه که شمر بن ذی الجوشن با فرمانی شدید، مبنی بر جنگ با امام یا تسلیم مطلق او، به کربلا وارد گردید، عمر بن سعد پس از آگاهی از دستور عبیدالله بن زیاد، به شمر بانگ زد و گفت:

وای بر تو! کار را بر من تباه کردی . به خدا قسم! حسین کسی است که روح پدرش علی علیه السلام میان دو پهلوی اوست؛ هرگز تسلیم نمی شود . (17)

و بنا به نقلی دیگر، گفت:

سوگند به خداوند! حسین مناعت طبع و زور نشنوی را در میان دو پهلوی خود دارد . (18)

آن انسان والا در روز عاشورا در حالی که میان آن همه دشمن خون آشام و لجوج محصور بود و بسته شدن آب و ناله و فریاد زنان و اطفال امام را به شدت ناراحت می نمود و خطر مرگ وی، فرزندان، برادران و یارانش را تهدید می کرد و آینده خوفناک در انتظار زنان، و اطفالش بود با کمال اطمینان و اعتماد به نفس، به یارانش فرمود:

خداوند به کشته شدن شما و من در این روز، اجازه داده است؛ خویشتن داری و جهاد کنید . این خدای من است که اجازه داده است من و همه یاران پیر و جوانم امروز در راه حق و به دلیل پایدار ماندن فضیلت و عدالت،

طعمه شمشیر بنی امیه گردید و اهل بیت به اسارت افتند تا کلمه عزت در قاموس زندگی من ثبت گردد و مردم بدانند حقیقت آن نیست که پیوسته دست ظالم را ببوسند و او را در مقدرات مردم آزاد بگذارند . (19)

عبدالله بن زیاد، کارگزار اموی در بصره و کوفه، چون خواست پس از هلاکت یزید از بصره بگریزد، لباس زنانه بر تن کرد و مردی را پشت سرش سوار کرد که به شورشیان می گفت: کنار روید، این زن از خاندان من است؛ به حرم سرای عبدالله زیاد آمده بود، اکنون می خواهم او را ببرم .

او با این شیوه ننگین و توام با حقارت و ذلت، گریخت و با تمسک به پستی و خواری، خود را از مرگ نجات داد . (20)

اما سومین فروغ امامت و ستاره پرتابش حماسه و ایثار، در بحبوحه خونین روز عاشورا، در میان گروه کثیری از دشمنان و در حالی که در محاصره کامل لشکر تباهی و پلیدی قرار گرفته بود، وقتی با پیشنهاد بیعت با یزید رو به رو گردید تا از آن معرکه خونین و اضطراب برانگیز رهایی یابد، در نهایت شهامت، عظمت فضایل انسانی و شکوه عزت و کرامت را نشان داد و اعلام فرمود:

«والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید» ؛ (21) سوگند به پروردگار! هرگز دستم را همانند دست افراد ذلیل و زبون به شما نمی دهم و همچون بردگان از مقابل شما نمی گریزم .»

روز عاشورا آنگاه که عده ای از یاران امام به شهادت رسیدند، او به جای این که با مشاهده پیکر خونین آن فداکاران با اخلاص، نگران و محزون گردد و دست تضرع به سوی دشمنان دراز کند، با استواری و استقامت کامل فرمود:

به پروردگارم قسم! به هیچ کدام از خواسته های این ها تن در نمی دهم تا خدای خویش را ملاقات کنم در حالی که به خون خود آغشته ام . (22)

امام بدین گونه، طریق خود را اعلام نمود تا تمامی حق جویان به شیوه او تاسی کنند و جز در برابر خدا سرفروند نیاورند و بندگی نکنند . از این رو، در سخنی دیگر خطاب به افراد زبون و ذلت پیشه فرمود: «هیهات منا الذله؛ (23) هیهات که ما زیر بار ذلت برویم .» و پس از آن تصریح فرمود که در قیام او شکستی وجود ندارد .

منطق حسینی و امتناع از بیعت

محور منطق امام حسین علیه السلام این است که زندگی در زیر سلطه اهل ستم و افراد ضد حق، مرگ است و کشته شدن در راه مبارزه با آنان، حیات آفرین می باشد: «انی لا اری الموت الا السعادة و لا الحیاة مع الظالمین الا برما؛ (24) به درستی که من مرگ در راه مبارزه با حکومت ستمگران را، نابودی تلقی نمی کنم بلکه این مرگ را زندگی توام با سعادت، و زیستن با ظالمان را، مرگی آمیخته به فلاکت می دانم .»

این بیان درخشان، اساس خطبه ها و نامه های نورانی حضرت را تشکیل می دهد و هماهنگی و همگامی حرکت او را با بعثت نبوی و مجاهدت های حضرت علی علیه السلام به اثبات می رساند و ریشه های اصلی نهضتش را روشن می کند .

در این سخن نکته ای نهفته که تجلی آن را افزایش می دهد و آن، این است که امام نه تنها تسلیم در برابر ظالم را، بلکه اساسا زیستن با اهل ستم را، مرگی واقعی می داند . منطق امام حسین علیه السلام این است که: حتی اگر امویان و غاصبان حکومت و افراد ضد قرآن و سنت نبوی، وی را مورد اکرام و حمایت قرار دهند، بازهم زندگی با آنان را زبونی و خواری می داند . و این گونه سازش، ننگی است که با ایمان و کرامت انسانی سازگاری ندارد .

همزیستی و موافقت و سکوت در برخورد با متجاوزان به حریم الهی روا نمی باشد . تسلیم در مقابل ستمگران، برای اعتقادات دینی خطر اساسی دارد و باید «مرگ سرخ» توام با «شرافت» را بر زندگی سیاه و ذلیلانه ترجیح داد و به حماسه ای شکوهمند که شیوه مردان حق است، مترنم گردید .

سرچشمه این بینش شگفت انگیز و شهادت وصف ناپذیر، ایمان و باوری راستین است که دل و روح مردان خدا را از تعلقات مادی و فناپذیر می رهاند . چنین ایمانی در حد بسیار عالی در تمامی مراحل زندگی آن امام و یارانش قابل مشاهده است . چنین ویژگی هایی موجب گردید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در باره امام حسین علیه السلام بفرماید:

«ان الحسين بن علي مصباح هدى و سفينة النجاة و امام خير و يمن و عز و فخر؛ (25) یعنی حسین بن علی علیهما السلام چراغ هدایت، کشتی نجات و پیشوای سعادت و خجستگی و امام عزت و افتخار است .»
مساله عاشورا یک نزاع عادی و معمولی میان حاکمی فاسد و رهبری فداکار نبود، بلکه حضرت اباعبدالله علیه السلام به عنوان بزرگ ترین پاسدار اسلام ناب محمدی، موقعیت حاکم بر اسلام و مسلمین را به گونه ای می بیند که اگر اقدامی سریع انجام نگیرد، زحمات رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، فداکاری های امیرمؤمنان علیه السلام، تلاش های فاطمه زهراعلیها السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام و یاران آن بزرگواران خنثی خواهد گردید .

یزید و مزدوران اموی در شهر پیامبر چنین خواسته اند که قبل از انتشار خبر هلاکت معاویه و پیدایش عکس العمل های مردم در باره گذشته های معاویه و شومی خلافت به ناحق یزید، از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرند تا در توطئه های ناجوان مردانه خود توفیقی به دست آورند . امام بدون هیچ درنگ و تاملی خطاب به عبدالله بن زبیر که آینده ای مبهم و دو راهی خطرناکی را در مقابل خویش مشاهده می کرد و نظر امام را در خصوص بیعت با یزید جویا شده بود - فرمود:

«من هرگز با او بیعت نمی کنم . زیرا یزید مرد شرابخوار، سگ باز، آلوده به انواع معاصی و ستم ها و غرق در آلودگی و تباهی می باشد و شایسته خلافت و لایق زمامداری مسلمانان نخواهد بود و با همین اندیشه و عزم راسخ، حاکم مدینه (ولید) را ملاقات می کنم .» امام که آشفتگی را در چهره عبدالله بن زبیر ملاحظه می نمود . با اراده ای راستین و درک راه مقاومت و مبارزه برای حفظ حیات دینی جامعه، به وی یاد آور شد:

«من کسی نیستم که زیر بار ذلت بروم و با بی تدبیری خود را به آسانی در پنجه دشمن اسلام و قرآن گرفتار سازم .»

آنگاه نزد حاکم مدینه رفت و به وی تفهیم نمود:

من حسینم و به راه امویان نه تنها گرایشی ندارم بلکه به حکم مسئولیت شرعی و دینی و مقام ولایت، موظف به مبارزه و مخالفت با ناپاکان مسلمان نما هستم . و چون خواست از نزد وی بروم، مروان که در آنجا حضور داشت با غرور خاصی ولید را خطاب کرد و گفت: دست از او مدار، اکنون فرصت مناسبی است که یا از او بیعت گیری یا کارش را یکسره نمایی . امام با شنیدن نغمه های شوم مروان، بر آشفت و او را با نهایت کوچکی و پستی خطاب کرد و فرمود:

ای فرزند بدکاری! نه تو و نه ولید، هیچ کدامتان نمی توانید مرتکب چنین کشتاری شوید . حال که سخن بدین جا رسید، گوش کن تا برایت حقیقت را بگویم: مائیم خاندان نبوت و رسالت، فرشتگان آسمانی در خانه ما رفت و آمد می نمودند و خدای بی همتا ما را در آفرینش هستی مقدم داشت و مهر خاتمیت بر خاندان ما زد . یزید مردی

فاسق و قاتل، و گناه کار است و مثل من، با مثل او هرگز بیعت نمی کند .

مروان و ولید که در انتظار چنین مقاومتی از جانب سالار شهیدان نبودند، در برابر اقتدار معنوی امام حسین علیه السلام مبهوت ماندند و آن حضرت بی درنگ، بودن آن که فرصتی به آن نابکاران بدهد، محل اقامت ولید را ترک نمود . با این همه، مروان آرام نگرفت و در فکر نقشه ای بود تا با اجرای آن، امام سوم را به بیعت با یزید وادار نماید . به همین دلیل تصمیم گرفت بار دیگر با امام رو به رو شود و آخرین نغمه های شوم خود را از حلقوم خویش خارج نماید . او در دیداری خطاب به حسین بن علی علیه السلام گفت: ای اباعبدالله! من تو را نصیحت می کنم! نصایح مرا گوش کن و بپذیر و با یزید بیعت کن که برای دین و دنیایت بهتر است . امام در جوابش با صراحت و شهامت فرمود:

با اسلام، باید وداع کرد هنگامی که رهبری امت اسلامی به عهده فردی چون یزید ناپاک گذارده شود . به خدا قسم! از جدم رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: «رهبری بر آل ابوسفیان حرام است .» (26)

محمد حنفیه فرزند دیگر امیرمؤمنان علیه السلام خدمت امام حسین علیه السلام رسید و از سر خیرخواهی به آن حضرت توصیه نمود که برای خودداری از بیعت با یزید، به جای دور دست رود و مردم را به یاری فراخواند و بدین ترتیب، از جنگی نابرابر و کشته شدن بپرهیزد . امام در جوابش فرمود:

برادرم! به خدا سوگند! اگر در تمام دنیا هیچ پناهگاهی نباشد، هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد . (27)
بدین گونه با وجود همه توصیه ها در ماندن و بیعت نمودن با یزید و یا رفتن و گریختن از پیش دشمنان، امام حسین علیه السلام در تدارک نهضتی بود که برای همیشه به همگان درس عزت آموزد .

پی نوشت ها :

- 1 . لسان العرب، ابن منظور، ذیل عز .
- 2 . الفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ذیل عز .
- 3 . مجمع البیان لعلوم القرآن، فضل بن حسن طبری، ج 3، ص 193 .
- 4 . ر . ک: اقرب الموارد فی فصح العربیه و الشوارد، سعید الخوری، الشرتونی اللبنانی، ذیل عز .
- 5 . منافقون/ 8 .
- 6 . بحارالانوار، ج 44، ص 198 .
- 7 . المیزان فی تفسیرالقرآن، طباطبایی، ج 17، ص 20 .
- 8 . همان، ص 22 و 23 .
- 9 . فاطر/ 10 .
- 10 . جائیه/ 37 .
- 11 . نساء/ 139 .
- 12 . ر . ک: آل عمران/ 118 .

- 13 . روضه كافى، كلينى، ج 8، ص 242 .
- 14 . كودك از نظر وراثت و تربيت، محمدتقى فلسفى، ج 2، ص 98 .
- 15 . همان، ص 97 .
- 16 . ر . ك: ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 265 - 275 .
- 17 . ارشاد، شيخ مفيد، ص 213 .
- 18 . تاريخ طبرى، ج 4، ص 315 .
- 19 . اثابة الوصيه، مسعودى، ص 216 .
- 20 . الامامة و السياسة، ابن قتبيہ، ج 2، ص 21 .
- 21 . ارشاد، ص، 218؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 194؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 188؛ اعلام الورى، ص 238 .
- 22 . نفس المهموم، ص 633 .
- 23 . شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 3، ص 249؛ مقتل خوارزمى، ج 2، ص 7؛ اثابة الوصية، ص 142؛ تحف العقول، ص 171 .
- 24 . تاريخ طبرى، ج 4، ص 305؛ تحف العقول، ص 245 .
- 25 . عيون اخبارالرضا (ع)، ج 1، ص 60 .
- 26 . الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 4، ص 7 - 5؛ اللهوف، سيدبن طاووس، ص 11؛ ناسخ التواريخ، (حالات سيدالشهداء)، ج 1، ص 152، 154 و 380 ؛ راه حسين، عباسعلى اسلامى، ص 21 - 19؛ درسى كه حسين به انسانها آموخت، شهيد هاشمى نژاد، ص 210 - 207 .
- 27 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 188؛ الفتوح، ابن اعثم كوفى، ج 5، ص 32 .